



کاربرد قرآنی واژه اُمّی

سمیه حاجی بابایی ارکی*

چکیده

یکی از مباحثی که از دیرباز مورد توجه دانشمندان، مفسرین و متفکران علوم اسلامی بوده، بررسی و پژوهش پیرامون مفهوم "اُمّی" بودن پیامبر است. این واژه با مشتقاتش در شش آیه از قرآن کریم آمده است. نظرات و آراء متفاوتی در تفسیر این کلمه مطرح شده که گاه این دیدگاهها در تقابل و رد هم بوده است. یکی از معانی مطرح که از مقبولیت گسترده‌ای بهره می‌برد، "بی‌سواد و درس ناخوانده" است. مقاله حاضر می‌کوشد تا با بررسی تعاریف موجود، بر پایه آیات و روایات نظرات مختلف را بسنجد و قول مختار را مستدل نماید.

کلید واژه‌ها: اُمّی، اُمّ‌القری، پیامبر اسلام (ص)، اهل کتاب، فطرت.



مقدمه

خداوند در قرآن اسامی و القاب گوناگونی را به پیامبر(ص) خود نسبت داده است که هر یک جنبه‌ای از شخصیت والای آن حضرت را معرفی می‌کند؛ از جمله این موارد لقب " اُمّی " است. در ذکر معنای این واژه، سخنان بسیاری بیان شده است. با رجوع به منابع لغت و هم چنین با توجه به کاربرد قرآنی این واژه، به طرح و بررسی مفهوم آن می‌پردازیم.

۱- معنای واژه اُمّی

با مراجعه به منابع لغت می‌توان به تعاریف متعددی از " اُمّی " دست یافت. این تنوع گاه به سبب ریشه‌های متفاوتی است که به این واژه نسبت داده می‌شود. در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- ۱- مأخوذ از ریشه اُمّ به معنای اصل و سرچشمه که چیزهای دیگر از آن منشأ می‌گیرند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱، ۲۲۸ / الزبیدی، ۸، ۱۹۰).
- ۲- منسوب به اُمّ (مادر)؛ یعنی فرد وابسته به تربیت مادر را می‌گویند (ابن منظور، ۸، ۱۴۱۴، ۲۲۰).
- ۳- منسوب به اُمّ القری؛ ساکنان شهر مکه که در قرآن از آن به اُمّ القری تعبیر شده است (همان).
- ۴- درس نخوانده و بی‌سواد (همان)؛
- ۵- منسوب به امت؛ به معنای اهالی و بومیان هر امت و ملت.

۲- کاربرد قرآنی واژه اُمّی

با توجه به موارد شش‌گانه کاربرد این واژه در قرآن، مفسرین و پژوهش‌گران آن را به بیان‌های مختلف تفسیر کرده‌اند که به طرح و بررسی آنها می‌پردازیم:

۲-۱- منسوب به ام القری

گروهی واژه اُمّی را منسوب به اُمّ القری می‌دانند؛ بر این اساس، اُمّیون اهل مکه و افراد منسوب به آن مکان مقدس می‌باشند (مجمع البیان، ۷، ۲۵ / تفسیر جامع، ۷، ۱۴۲، ۷). هنگامی که حضرت ابراهیم خانه کعبه را بنا نهاد، به هنگام دعا از خداوند خواست که این مکان (مکه) را محل امن

قرار دهد و از میان اهالی این شهر فردی را برگزیند که آیات الهی را برایشان تلاوت کند و به تعلیم کتاب به آنها بپردازد... «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ ... رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (بقره، ۱۲۹-۱۲۶) خداوند در سوره جمعه اجابت در خواست ابراهیم را متذکر می‌شود: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» (جمعه، ۲)

از مطابقت این آیات به دست می‌آید که منظور از امیین همان اهالی مکه یا اهالی بلد امن می‌باشند. علاوه بر این در قرآن صراحتاً از مکه به أم القری تعبير شده است. "لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا" (انعام، ۹۲) «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا...» (شوری، ۷) خداوند پیامبرش را از مرکز قریه‌ها برگزید تا اعلام نماید که او ادامه دهنده راه سلسله انبیای الهی است. وی وارث و خاتم سلسله انبیایی است که ابراهیم پرچمدار آن در مکه بود. هم چنین برگزیدن پیامبر در مرکز سرزمین‌ها و در بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهرها، آنجا که کانون تباهی و گمراهی بود، بی‌گمان تاثیری ژرف در تغییر و دگرگونی جامعه خواهد داشت. پس بر مبنای این دیدگاه ترجمه آیه دوم از سوره جمعه بدین صورت خواهد شد: «و کسی است که در میان اهل مکه رسولی از خودشان مبعوث کرد.»

۲-۲- منسوب به امت

برخی نیز این واژه را منسوب به امت بیان کرده‌اند به این معنا که جماعت دارای وجه اشتراک یا اهل یک ملت را امییون گویند (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۶، ۱۳۵). بر همین اساس آیه دوم از سوره جمعه را چنین ترجمه می‌کنند: «اوست خدایی که میان امت‌ها پیامبری را از خودشان برانگیخت تا بر آنان آیات الهی را تلاوت کند»

۲-۳- غیر اهل کتاب

قائلین به این نظریه معتقدند که مردم زمان و مکان نزول از حیث تعلق به کتاب آسمانی به دو گروه تقسیم می‌شدند: اهل کتاب و امییون، به این معنا که اهل کتاب کسانی بودند که برخوردار از کتاب آسمانی و پیامبر الهی بودند و امییون شامل افرادی می‌شد که از کتاب الهی بی‌بهره بودند (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱، ۲۲۹/ قمی، ۱۳۶۷، ۱، ۱۰۶ / القرطبی، ۱۳۶۴، ۱۸، ۹۱).





لازم به ذکر است که این تعلق و پایبندی و اتصال به مذهب الهی، وضعیت آنها به هنگام بعثت پیامبر بود نه گذشته بسیار دور آنها، چرا که شهر مکه در گذشته جلوه‌گاه دین الهی ابراهیمی بود ولی به هنگام بعثت پیامبر(ص) اثری از آن به چشم نمی‌خورد و آن روزگار به دوران بت‌پرستی شهرت داشت. از این روی آنان را امیون _ فاقد دین آسمانی و کتاب الهی_ در مقابل اهل کتاب می‌خواندند. این تقسیم‌بندی در دو آیه از قرآن به صراحت مطرح شده است: « فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسَلَّمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ » (آل عمران، ۲۰) « وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَأَ يُؤَدَّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ » (آل عمران، ۷۵)

اهل کتاب، مشرکان عرب را از حیث عدم بهره‌مندی از تعالیم آسمانی و الهی و فقدان دانش نسبت به کتب آسمانی، اُمّی می‌خواندند. از منظر آنان، امیون افرادی بودند که در جهالت از کیش و مذهب الهی زندگی می‌کردند؛ و خود را تنها به سبب انتساب به ادیان مسیحیت و یهودیت و کتب انجیل و تورات، متصل به آیین الهی می‌دانستند ولی این اتصال و انتساب از منظر حق تعالی بدون ایمان و اعتقاد قلبی و پایبندی راسخ به آن ادیان، بی‌اعتبار و بی‌ارزش است؛ چنان‌که خداوند گروهی از خود آنان را نیز در جرگه امیون به معنای ناآگاه و بی‌بصیرت به آموزه‌های الهی می‌داند و می‌فرماید: « وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ » (بقره، ۷۸) از منظر حق تعالی، کسانی که هیچ بهره‌ای از کتاب آسمانی نبرده‌اند، هم چون چهارپایانی هستند که تنها حامل کتاب هستند و بس. « مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا... » (جمعه، ۵)

۴-۲- انسان اصولی و فطری (متصل به اصل و فطرت)

برخی از مفسران واژه اُمّی را مشتق از " اُم " به معنای اصل و ریشه و سرچشمه می‌دانند (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۶، ۱۳۵) که در مقام اصطلاح و کاربرد آن برای انسان، به معنای کسی است که به اصل، ریشه و فطرت خود رجوع می‌کند و با چراغ روشنگر فطرت، مسیر هدایت را هموار می‌کند. انسان فطرتاً خداجوست و اگر کسی به ندای فطرت پاک و بی‌آلایش خویش لبیک گوید، در مسیر سیرالی‌الله قرار خواهد گرفت و این چنین است دینی که خداوند انسان را به پیروی از آن می‌خواند؛ همان دینی که خلقت بدان دعوت و فطرت

الهی به سویش هدایت می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۶، ۲۶۷). «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم، ۳۰) بنابراین انسان امی کسی است که فطرت خویش [یعنی] اصل و اساس و بنیاد آفرینش را راهنما و راهبر خویش قرار داده است (ترکاشوند، ۳۰). این کاربرد از واژه "امی" در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف به وضوح بیان شده است. «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ...» (اعراف، ۱۵۷) «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (اعراف، ۱۵۸). به عبارت دیگر می‌توان گفت که پیامبر اسلام (ص) از همان کودکی مشعل روشننگر فطرت را در دست گرفت و حرکت در مسیر آگاهی، کردار شایسته، پرهیز از رذائل و اجتناب از بدی‌ها را آغاز کرد. او با این رویکرد مخلصانه، برای دین متدین شد (امی) و لایق ارتباط منظم‌تر با فرشتگان پروردگار و در ادامه آن، دیدار پرهیجان و طرب‌انگیز حضرت حق شد... و با این دیدارها و دریافت‌ها بود که از رمز و راز هستی با خبر شد (نبی) و چنان صلاحیت و ظرفیتش بالا رفت که ظرفیت و جنبه ابلاغ پیام به بشر را نیز پیدا کرد. یعنی پس از هدایت و راهیابی خودش، صلاحیت یافت که مامور و سفیر رسمی او شود برای هدایت و راهنمایی سایرین (رسول) (ترکاشوند، ۳۳).

این سه مرحله از بالا به پایین در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره اعراف آمده است. خداوند در این دو آیه پیامبرش را متّصف به دو صفت رسول و نبی دانسته و می‌فرماید: «به پیامبری ایمان آورده و از او تبعیت کنید که هم رسول است (کسی که بر او کتاب وحی می‌شود) (زمخشری، ۱۴۰۷، ۱۶۵) و هم نبی (صاحب معجزات) (همان) و رسیدن به این دو مقام در سایه پیروی از اصل و ریشه و فطرت خدایی‌اش بوده است و انسان اگر به درون خویش مراجعه کند، زیبایی و خوبی امور انسانی و زشتی و بدی امور غیرانسانی را در می‌یابد و اگر به همین آگاهی‌های اولیه خدادادی عمل نماید، خداوند علم آنچه را که نمی‌داند، به او می‌آموزد. با توجه به چهار معنای مذکور، می‌توان گفت که پیامبر اسلام (ص) به هر چهار معنا امی بودند: یعنی انسانی که به اصل و سرچشمه و فطرت پاک خدایی‌اش مراجعه کرده و آن را رهبر و راهنمای خویش قرار داده است. این انسان پیش از معجزه





جاویدان خویش "قرآن"، فاقد هرگونه کتاب آسمانی بوده و از امت عرب و اهل مکه بوده است. ما در این نوشتار "اُمّی" بودن پیامبر را به هر چهار معنا حمل می‌کنیم.

۵-۲- انسان بی سواد و درس ناخوانده

یکی از دیدگاه‌هایی که بر دیگر نظرات غلبه قابل توجهی دارد، حمل معنای "اُمّی" به فردی بی‌سواد و فاقد توانایی خواندن و نوشتن است. قائلین به این نظریه در سایه تفسیر این واژه به چنین معنا، پیامبر را فردی ناآشنا به کتابت معرفی می‌کنند که علی‌رغم این ویژگی، توانست معجزه مکتوبی چون قرآن را بیاورد. این گروه در تأیید و اثبات دیدگاه خود استدلال‌هایی را اقامه می‌نمایند که ما در این بخش به بررسی آنها می‌پردازیم.

۳- بررسی و نقد تعبیر واژه اُمّی به بی‌سواد و درس ناخوانده

همان گونه که اشاره کردیم، معتقدین به ناتوانی پیامبر از خواندن و نوشتن، به استدلال‌ات عقلی و نقلی متعددی تمسک می‌جویند و آن را دلیل الهی بودن رسالت وی می‌دانند. البته این گروه خود درخصوص مدت زمان اتصاف پیامبر(ص) به این صفت وحدت نظر ندارند. گروهی پیامبر را هم قبل از بعثت و هم بعد از آن بی‌سواد می‌دانند. گروهی دیگر می‌گویند همزمان با بعثت، همچنان که او عالم به علوم اولین و آخرین عالم آفرینش گشت، توانایی بر خواندن و نوشتن را نیز به اذن خدا به دست آورد و گروه سوم معتقدند که پیامبر از دنیا نرفت مگر اینکه توانست بخواند و بنویسد. با این همه، این دیدگاه‌ها دارای وجه مشترکی هستند و آن این که اُمّی در آیات مذکور به معنای فردی بی‌سواد و ناآگاه به خواندن و نوشتن است. در ذیل به طرح و بررسی دلائل این گروه می‌پردازیم:

الف) واژه اُمّی منسوب به اُمّ، به معنای مادر و کسی که از لحاظ اطلاع بر خطوط و نوشته‌ها و معلومات بشری، به حالت مادرزادی باقی مانده است (فخررازی، ۱۴۲۰، ۸، ۲۶۴ / مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۶، ۸۳-۸۲ به نقل از تفسیر طبری).

در اینکه این واژه از اُمّ مشتق شده، شکی نیست ولی اگر برای اُمّ در معنای ریشه و اصل معنای مادر را هم لحاظ نماییم، باز جای اشکال است، چرا که در اعتقاد این گروه، اُمّی کسی است که به حالت مادرزادی باقی مانده و حتی برای خواندن و نوشتن نیز مادر خود را ترک نکرده است. فردی که از مادر متولد می‌شود، دارای

خصوصیات بی‌شماری از قبیل عدم تشخیص اتفاقات پیرامون خود، ناتوانی در صحبت کردن و... است. کثرت این ناتوانی‌ها، عدم توانایی بر خواندن و نوشتن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. اگر فردی را به جهت منسوب بودن به مادر اُمّی بنامیم، بایسته‌تر است که او را انسانی ناتوان در بسیاری از امور تلقی نماییم که یکی از آن‌ها عدم توانایی بر خواندن و نوشتن است که این معنا در شأن پیامبر جامع جمیع صفات پسندیده و انسان کامل نیست.

ب _ این واژه منسوب به امت و به معنای کسی است که بر عادت اکثریت مردم است و چون اکثریت توده خط و نوشتن نمی‌دانستند، اُمّی به کسی گفته می‌شود که خواندن و نوشتن نمی‌داند (زمخشری، ۱۴۰۷، ۲، ۵۲۹ / مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۶، ۸۳-۸۲ به نقل از تفسیر طبری / راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۲۳).

انتساب اُمّی به امت نیز به خودی خود مقبول و مورد تأیید است، ولی باز در وجه تسمیه آن محل اشکال است. در ردّ این نظریه می‌توان گفت که اگر اُمّی را کسی بدانیم که بر عادت اکثریت مردم است، باز آنچه از اکثریت مشرکان عرب در وهله اول به ذهن خطور می‌کند، یک سری صفات ناپسند و رذایل اخلاقی است نه صفتی مانند بی‌سوادی؛ به علاوه، این فرضیه که اکثریت مردم مکه در آن زمان از سواد خواندن و نوشتن بی‌بهره بودند و به گفته بلاذری، هنگام ظهور اسلام تنها هفده نفر در مکه باسواد بودند، (مطهری، ۱۳۷۶، ۱۶) خود محل اشکال است و از جانب برخی از پژوهش‌گران و صاحب‌نظران رد شده است. (غانم قدوری، ۱۳۷۶، ۲۱-۲۰) ابن فارس در این باره می‌گوید: «ما نمی‌گوئیم که اعراب همگی تمام فنون کتابت و حروف را می‌دانستند. عرب در گذشته مثل روزگار ما بود که همه، نوشتن و خواندن را بلد نیستند» (ابن فارس، ۱۹۱۰، ۸).

نفی آشنایی اکثریت اعراب پیش از اسلام با کتابت، از واقعیت دور است و روایات و شواهدی کتابت عربی پیش از اسلام را چه در قلب جزیره و چه در اطراف آن تأیید می‌کند و اساساً در آشنایی اعراب با کتابت، جای شک و تردید وجود ندارد. بسیاری از آن‌ها در شهرها و اندکی از آنها در صحراها می‌خواندند و می‌نوشتند (غانم قدوری، ۱۳۷۶، ۲۱-۲۰). به علاوه ماده (کَتَبَ) و مشتقات آن بیش از ۳۰۰ بار و ماده (قَرَأَ) و مشتقات آن، نزدیک به ۸۰ بار در قرآن آمده است و هم چنین ماده (خَطَ) و نام ابزارهای کتابت نیز آمده است. مانند: قلم، صحف، قرطاس، ورق؛ معقول نیست که قرآن کریم قومی را با این آیات مخاطب قرار بدهد در حالی که تنها این واژگان برای هفده نفر مأنوس باشد. هم چنین شهری مانند مکه که جایگاهی





مقدّس برای تجارت و مرکزی برای فرهنگ و حیات دینی بود، به ناچار باید میان ساکنان آن، جماعتی کثیر با فرهنگ و آگاه در امور دین و آشنا به خواندن و نوشتن بوده باشد.

ج - نکته دیگر اینکه آیاتی که صفت "اُمّی" را در انحصار شخص پیامبر(ص) آورده‌اند، در مقام تعریف و تمجید ایشان است و دلیل آن مقارن بودن این صفت (اُمّی) در کنار دو صفت ممدوح «رسول» و «نبی» است. چگونه ممکن است به هنگام مدح فردی به ذکر صفتی از او بپردازیم که لااقل در نزد اهل علم مذموم است؟ شاید در ردّ این نظر گفته شود که بی‌سوادی برای ما انسان‌ها صفت مذموم است ولی برای شخص پیامبر(ص) صفتی ممدوح. چنان که ابن‌خلدون می‌گوید: "اُمّی بودن و بی‌سوادی بودن برای پیامبر(ص) کمال بود، زیرا او علم خویش را از بالا گرفته است، اما اُمّی بودن برای ما نقص است، زیرا مساوی با جاهل بودن ماست." (ابن‌خلدون، ۴۹۵-۴۹۴) و در مفاتیح‌الغیب نیز آمده است: "او در عین بی‌سوادی، توانست معجزه‌ای چون قرآن را بیاورد و این خود گواهی بود بر ارتباط و اتصال آن حضرت به عالم وحی" (فخررازی، ۱۴۲۰، ۱۵، ۳۸۱). اما می‌توان گفت که بی‌سوادی پیامبر(ص) به هیچ وجه گواه بر معجزه بودن قرآن نیست. به عبارت دیگر برای اثبات اینکه قرآن سخن خداست و ارتباط آن حضرت با منبع وحی و اثبات معجزه بودن قرآن، بی‌سوادی پیامبر، استدلالی راه‌گشا نمی‌باشد، چرا که آیات قرآن در وهله اول در قالب الفاظ برزبان مبارک پیامبر(ص) جاری می‌شد نه این که ایشان کتابی را بیاورند و بگویند آنچه در این کتاب نوشته شده معجزه من است. ایراد سخنان اعجاز گونه قرآن به صورت شفاهی، ارتباطی به باسواد و یا بی‌سوادی بودن پیامبر ندارد. چرا که به گفته خود این گروه، اگر بپذیریم مردم مکه بی‌سوادی بودند، اما در فصاحت و بلاغت در حد اکمل و اتم بودند. چنان‌که مورخان می‌نویسند:

عرب در آن دوره به پایه مهمی از فصاحت که در تاریخ نظیر آن سابقه نداشت، رسید و پیوسته در مقام تهذیب و اصلاح لغت خود برآمده بود... اگر فصاحت و بلاغت در عرب به پایه‌ای که آن را شرح دادیم رواج نداشت، قرآن آن اهمیت را که در میان آن‌ها داشت، حائز نمی‌کرد و همچون کتاب‌های معمولی بود و یا آن که اصلاً دارای موقعیتی نمی‌گشت (نصیریان، ۱۳۷۸، ۱۲۹-۱۲۷).

و اگر بپذیریم که اکثریت مردم مکه قادر به خواندن و نوشتن بودند، باز عدم ارتباط این دو مقوله واضح می‌باشد؛ چرا که اگر توانایی پیامبر(ص) بر خواندن و نوشتن بهانه‌ای بود در دست مخالفان تا قرآن را حاصل آن تلقی نمایند، خود ایشان نیز می‌بایست با صرف داشتن سواد، در حد قرآن آیاتی را بیاورند و در تحدی قرآن پیروز شوند.

د - نکته دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، این است که خداوند در آیات بسیاری انسان‌ها را به نوشتن امر نموده و در اولین آیاتی که بر پیامبر نازل شده است، سخن از قلم و نوشتن به میان آورده است و پیامبر نیز ضمن سفارش مکرر به خواندن و نوشتن، توصیه می‌فرمودند که سخنان را در بند کنید. پرسیدند: چگونه؟ فرمودند: بنویسید. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲، ۱۵۱). هم چنین می‌فرمودند: «من حق الولد علی الوالد ان يحسن اسمه و ان يعلمه الكتابه و ان يزوجه اذا بلغ» «از حقوق فرزند بر پدر این است که نام نیک برایش انتخاب کند، نوشتن به او بیاموزد و وقتی که بالغ شد، همسر برایش انتخاب کند». (جرعاملی، ۳، ۱۳۴).

در تاریخ آمده است که پیامبر(ص) اسرای جنگ بدر را با گرفتن فدیة آزاد کرد، برخی که فقیر بودند بدون فدیة آزاد شدند و مقرر فرمودند آنانکه باسواد بودند، هرکدام ۱۰ نفر از کودکان مدینه را خط و نوشتن بیاموزند آنگاه آزاد شوند. پیامبری که تا این حد بر خواندن و نوشتن تأکید داشتند، چگونه ممکن است که خود به آنچه به مردم سفارش می‌کردند، عمل نکرده باشند، در صورتی که ایشان همیشه در کارها پیش قدم بودند. در پاسخ به این سؤال، در کتاب پیامبر امی آمده است:

درست مثل این است که بگوئیم پزشکی که نسخه‌ای به بیمار می‌دهد، اول باید خودش آن نسخه را به کار بندد... باید ببینیم که پیامبر اکرم(ص) همان نیازی که دیگران به خواندن و نوشتن دارند را داشتند، که در این صورت دارا بودن آن برای وی کمال و فقدان آن نقص باشد؟ پیامبر در عبادت، فداکاری، تقوا، راستی، درستی، حسن خلق، دموکراسی، تواضع و سایر اخلاق و آداب حسنه پیش‌قدم بودند. زیرا همه آن‌ها برای او کمال بود و نداشتن آن‌ها نقص... اما موضوع سواد داشتن در این مقام نمی‌گنجد (مطهری، ۱۳۷۶، ۴۵-۴۴).





در پاسخ به این نظر باید گفت، درست است که پیامبر نیازی به کسب علوم مختلف از طریق خواندن و نوشتن نداشتند، ولی آیا توانایی خواندن و نوشتن فقط برای کسب علوم است و بس؟ به طور مثال در جریان صلح حدیبیه که قائلین به «بی سوادی» پیامبر(ص) معتقدند که آن حضرت خواستند تا دست مبارکشان را بر روی واژه «رسول الله» گذارند تا ایشان آن را پاک کند. (مطهری، ۱۳۷۶، ۲۳ به نقل از قصص القرآن) آیا در این جریان به فرض این که بپذیریم خود ایشان واژه «محمد رسول الله(ص)» را به «محمد بن عبدالله» تغییر ندادند، جنبه دیگری از سواد خواندن و نوشتن مطرح نمی شود، که همان رفع برخی نیازها از طریق آگاهی و توانایی بر خواندن و نوشتن است و آیا در چنین جریانی همان پزشک نیازمند نسخه تجویزی برای دیگران به خود نمی باشد؟

و - یکی دیگر از مواردی که طرفداران نظریه «بی سوادی» پیامبر(ص) به آن استناد می کنند، بحث «دبیران پیامبر(ص)» است. این دبیران، وحی خدا، سخنان پیامبر(ص)، عقود معاملات مردم، عهدها و پیمان نامه های رسول خدا با مشرکین، اهل کتاب، دفاتر صدقات و مالیات ها، دفاتر غنائم و اخماس و نامه های فراوان آن حضرت را به اطراف و اکناف می نوشتند (همان، ۱۴). این دبیران عبارتند از: «علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عمرو بن العاص، معاویه بن ابی سفیان، شرحبیل بن حسنه، عبدا... بن سعد بن ابی سرح، مغیره بن شعبه، معاذ بن جبل، زید بن ثابت، حنظله بن الربیع، ابی بن کعب، جهیم بن الصلت، حصین النمری» (ابن واضح، ۲، ۶۹) این گروه می گویند: مگر نه این است که وجود این افراد به عنوان دبیران پیامبر، خود گواه بی سوادی ایشان است؟

اما باید اشاره کرد که عدم توانایی بر انجام کاری با عدم میل به انجام آن کار متفاوت است. علامه مجلسی معتقدند که پیامبر قادر بر نوشتن بودند ولی نمی نوشتند و آن به جهت مصلحت بود. (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۶، ۱۳۴) ایشان می گویند: «چگونه پیامبری که عالم به علوم اولین و آخرین بودند، قادر به ایجاد نقوش ساده خط نبودند» (همان). همچنانکه پیامبر هرگز شعر نسروند و حتی شعر دیگری را نیز قرائت نکردند و احیاناً اگر تکبیتی از دیگری می خواستند بخوانند آن را «حل» می کردند، یعنی کلمات را مقدم یا مؤخر و یا در الفاظ شعر کم و زیاد می کردند تا از صورت شعری خارج شود، زیرا خداوند شعر را شایسته مقام او نمی دانستند. در آیه ۶۹ سوره یس آمده است: «وعلمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین» (مطهری، ۱۳۷۶، ۳۱) علاوه بر آن، در طول تاریخ رسم نبوده

است که حاکم، پادشاه و یا امیر یک مملکت قلم بردارد و خود شروع به نوشتن نامه و... نماید بلکه افرادی را برای این کار به عنوان کاتب انتخاب می‌کردند.

مطلب دیگری که در این مقام باید به آن اشاره، کرد این که اگر وجود دبیران پیامبر گواه بی‌سوادی ایشان است، این شائبه پیش خواهد آمد که با وجود دبیرانی که سابقهٔ چندان درخشانی در اسلام نداشته‌اند (مانند ابوسفیان)، باب تحریف در اسلام گشوده خواهد شد، زیرا از طرفی پیامبر(ص) سواد خواندن نداشت و از طرف دیگر دبیران مغرضی مانند ابوسفیان بی‌میل به تحریف نبودند و پذیرش این مطلب اصل عصمت را نیز خدشه‌دار خواهد کرد، به جهت این که یکی از دلایل عصمت پیامبر(ص)، جلوگیری از تحریف در آیات الهی ذکر شده است.

ه - از جمله دلایل دیگری که معتقدان به بی‌سوادی پیامبر به آن استناد می‌کنند، این آیه است: « وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بيمينک اذا ال ارتاب المبطلون » (عنکبوت، ۴۸) « تو پیش از نزول قرآن هیچ نوشته‌ای را نمی‌خواندی و با دست راست خود که (وسیلهٔ نوشتن است) نمی‌نوشتی و اگر قبلاً می‌خواندی و می‌نوشتی، یاوه‌گویان شک و تهمت به وجود می‌آوردند ». در بررسی این آیه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱- معنای واژه «تتلوا»: کلمه «تتلوا» از مادهٔ تلاوت است. تلاوت همچنان که راغب در مفردات گفته، اختصاص به خواندن آیات مقدس دارد بر خلاف کلمه «قرائت» که اعم است و برای تمام متون چه الهی و چه غیر الهی استفاده می‌شود (مفردات راغب، ص ۳۹).

۲- معنای واژه « کتاب »: همان‌گونه که اشاره شد، در اثبات عدم توانایی خواندن و نوشتن پیامبر، بسیاری از مفسرین به این آیه استناد می‌کنند و واژه « کتاب » در این آیه را مطلق کتاب و هر نوشته‌ای می‌دانند، ولی باید گفت که منظور از کتاب در این آیه، " کتاب مقدس الهی " است. برای اثبات مدعای خود ذکر موارد ذیل را لازم می‌دانیم:

هنگامی که حضرت محمد (ص) به پیامبری مبعوث شدند، مورد تهمت کفار و اهل کتاب قرار گرفتند که آنچه که تو بیان می‌داری، چیزهایی است که از کتب مقدس ما (تورات و انجیل) خوانده‌ای و جز افسانهٔ پیشینیان نیست. « يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنْ هَذَا اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ » (انعام، ۲۵/ نمل، ۲۴/ المومنون، ۸۳/ الفرقان، ۵/ نمل، ۶۸/ قلم، ۶۸/ المطففين، ۱۳) « و اگر ما بخواهیم، با مراجعه به آن افسانه‌ها می‌توانیم نظیر آن‌ها را بیاوریم ». « وَإِذَا





تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ « (انفال، ۳۱)
شهید مطهری در این خصوص می‌گوید: «مخالفان پیامبر و اسلام در آن تاریخ
حضرت را به اخذ مطالب از افواه دیگران متهم کردند» (همان، ۶۴).

البته این تهمت، حرف جدیدی نبود، چرا که وقتی حضرت عیسی (ع) نیز به
پیامبری رسید، از جانب یهودیان مورد طعن و ایراد قرار گرفت که آنچه بیان می‌کند
تحت تأثیر دین یهود و بر گرفته از آن است؛ گویی که اصلاً دین جدیدی شکل نگرفته
و مسیحیت فرقه‌ای از دین یهود است (آکادمی علوم شوروی، ۱۶۲). خداوند برای ردّ این
شبهه و در مقام اثبات این مطلب که مواردی که پیامبرش بیان می‌دارد، مستقیماً از
جنب ذات اقدس الهی است و یک نوع رونویسی از کتب مقدس پیشینیان نیست، در
این آیه بیان می‌دارد که او قبل از قرآن، هیچ کتاب آسمانی دیگر را نخوانده است.

علاوه بر آن در آیات قبل از این آیه، واژه « کتاب » چهار مرتبه به کار رفته که
مراد از همه آن‌ها « کتابی » مقدس و الهی است. در آیه ۶۶ سوره عنکبوت (دو آیه قبل
از آیه مورد بحث) خداوند کتابی را که بر اهل کتاب نازل شده از کتابی که بر پیامبر
نازل شده، مجزا می‌داند و خطاب به مسلمانان می‌فرماید: « وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا
وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ » و بگوئید ما به کتاب آسمانی قرآن که بر
ما نازل شده و به کتب آسمانی شما ایمان آورده‌ایم و خدای ما و شما یکی است و ما
تسلیم و مطیع فرمان اویم»، آنگاه در ادامه می‌فرماید: « وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ » (عنکبوت، ۴۷) و
ما همچنان (که بر رسولان پیشین کتاب آسمانی تورات و انجیل و زبور فرستادیم) بر
تو هم (ای رسول!) کتاب (آسمانی قرآن) را نازل کردیم پس آنان که به آن کتب ایمان
آوردند، بر این کتاب نیز ایمان آورند و جز کافران هیچ کس آیات ما را انکار نمی‌کند و
پس از ذکر نزول کتاب بر اهل کتاب و مسلمانان و بیان رویکرد کفار به کتاب الهی در
ادامه اشاره می‌کند که " ای پیامبر! تو پیش از این، هیچ کتاب الهی را قرائت نکردی. "

۳- معنای عبارت « وَلَا تَخْطَ بِمِيمِنِكَ »: خداوند در آیات بسیاری اشاره می‌کند
که اهل کتاب، به کتابی که برایشان نازل شده پایبند نبودند و آن را تحریف کردند
و نوشته‌های خود را به عنوان آیات الهی به مردم معرفی کردند: « فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ
يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا

كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ « (بقره، ۷۹) " وای! بر آن کسانی که از پیش خود کتاب را نوشته و به خدای متعال نسبت دهند تا به بهای اندک بفروشند پس وای! بر آن‌ها از آن نوشته‌ها و آنچه از آن به دست آرند."

خداوند در آیه ۴۸ سوره عنکبوت اشاره می‌فرماید که تو ای پیامبر! مانند برخی از اهل کتاب نبودی که چیزهایی را بنویسی و بگویی اینها از نزد خداست « هذا من عند الله » به علاوه ضمیر (ه) در " تخطه " به کتاب بر می‌گردد که اگر بپذیریم منظور از کتاب هر نوع کتاب و نوشته‌ای می‌باشد، امر تلاوت و نوشتن به یک چیز که همان "کتاب" است بر می‌گردد. و معنای آیه چنین می‌شود: " قبل از مقام پیامبری‌ات هیچ نوشته و کتابی را نمی‌خواندی و - آن کتاب و جزوه را نیز - نمی‌نوشتی... " چه لزومی دارد که هر آنچه که خوانده می‌شود همان را نیز پیامبر بنویسد و این نبود مگر در مورد کتب آسمانی (ترکاشوند، ۳).

پس با توجه به مطالب ارائه شده معنای آیه به این صورت خواهد بود: " و تو ای پیامبر! قبل از قرآن هیچ کتاب آسمانی دیگر را نخوانده بودی تا متأثر از آنها مطالبی را بیان کنی و با خواندن آنها خود را متناسب و سازگار با پیامبر موعود قرار دهی و مانند گروهی از اهل کتاب هم نبودی که با دست خود چیزهایی بنویسی و آن‌ها را از جانب خدا معرفی نمایی که اگر این کار را کرده بودی، مردم و باطل گرایان تو را این گونه می‌شناختند و مورد بهانه آن‌ها قرار می‌گرفتی. "

۴- بحث روایی

علاوه بر استدلال‌هایی که ذکر شد، بسیاری از روایات نیز بی‌سواد بودن پیامبر را نفی می‌کنند و واژه اُمّی را به معنایی غیر از "بی‌سواد" حمل می‌کنند که در ذیل به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱-۴- مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه در معانی الأخبار می‌نویسد: عن جعفر بن محمد الصوفی قال: سألت أبا جعفر محمد بن علي الرضا عليهم السلام فقلت: يا ابن رسول الله لم سمى النبي صلى الله عليه وآله الأُمّی؟ فقال: ما يقول الناس قلت: يزعمون أنه سمى الأُمّی لأنه لم يكتب. فقال عليه السلام: كذبوا، عليهم لعنة الله، أنى ذلك والله عز وجل يقول فى محكم كتابه: " هو الذى بعث فى الأميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب





والحكمة " فكيف كان يعلمهم ما لا يحسن والله لقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأ ويكتب باثنين وسبعين - أو قال ، بثلاثة وسبعين - لسانا وإنما سمي الأُمِّي لأنه كان من أهل مكة ومكة من أمهات القرى، وذلك قول الله عز وجل " لتنذر أم القرى ومن حولها " (صدوق، ۱۳۶۱، ۵۴ - ۵۳ / مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۶، ۱۳۳ - ۱۳۲)

از امام جواد علیه السلام سؤال کردند: ای فرزند رسول خدا! چرا به پیامبر اسلام « اُمِّي » می گفتند؟ حضرت سؤال کرد:

" مردم [مخالفین شیعه] چه می گویند؟ گفتند: مردم فکر می کنند که آن حضرت به این خاطر اُمِّي نامیده شده بود؛ چون نمی توانست بنویسد. امام جواد(ع) در جواب فرمود: دروغ می گویند! لعن بر آن ها باد! چطور نمی توانستند بنویسند؛ در حالی که خداوند در آیات محکم قرآنش می فرماید: او خدایی است که رسولش را در میان بی سوادان برانگیخت تا برای آن ها آیات خداوند را تلاوت و آن ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت به آن ها بیاموزد. چطور کسی که نمی تواند بنویسد، می تواند کتاب را به دیگران بیاموزد؟ به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به هفتاد و دو یا هفتاد و سه زبان می خواندند و می نوشتند. به این دلیل به آن حضرت « اُمِّي » می گفتند؛ چون او از اهل مکه بود و مکه در آن زمان « ام القرى » محسوب می شده است؛ چنانچه خداوند در قرآنش می فرماید: " ما تو را فرستادیم تا اهل « ام القرى » [مکه] و کسانی را که در اطراف آن زندگی می کنند، انذار کنی."

۲-۴- نظیر این روایت را عبدالرحمن بن الحجاج از امام صادق علیه السلام نقل می کند: قال أبو عبدالله عليه السلام أن النبي صلى الله عليه وآله كان يقرأ ويكتب و يقرأ ما لم يكتب (صفر، ۱۴۰۴، ۲۴۷) پیامبر اسلام (ص) هم می خواندند و هم می نوشتند و حتی چیزهایی را که هنوز نوشته نشده بود، می خواندند.

۳-۴- در تفسیر قمی نیز آمده است که معاویه ابن عمار از امام صادق نقل می کند: " في قوله "هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم..." قال: كانوا يكتبون و لكن لم يكن معهم كتاب من عند الله و لا بعث إليهم رسول فنسبهم الله الى الاميين." (قمی، ۱۳۶۷، ۲، ۳۳۶)

۴-۴ - همچنین به نقل از ابن عباس و ابو عبیده در تفسیر واژه "امیون" آمده است:

يريد الذين ليس لهم الكتاب و لا نبي بعث فيهم (طبرسی، ۱۳۷۲، ۱، ۲۳۹ / فخر رازی، ۲۰، ۱۵۱)

۵-۴- از علمای اهل سنت نیز، عامر شعبی دربارهٔ این که پیامبر قادر به خواندن و نوشتن بودند، می‌نویسد: انه قد قرأ صحيفة لعينته واخبر بمعناها. (ابن عطيه لنلسي، ١٤٢٢، ٤، ٢٢٢/الانلسي، ١٤٢٠، ٧، ١٥١) پیامبر اکرم(ص) نامهٔ شخصی به نام عیننه را شخصاً مطالعه کردند و از آنچه در آن نوشته شده بود، خبر دادند.

۶-۴- بسیاری از علمای اهل سنت این روایت را نقل کرده‌اند:

"رأيت ليلة أسرى بي على باب الجنة مكتوبا: الصدقة بعشر أمثالها والقرض بشمانيه عشر" (سيوطي، ١٤٤٠، ٤، ١٥٣) آنچه از واژه «رأيت» در این حدیث استنباط می‌شود این است که خود پیامبر(ص) قرائت فرموده‌اند، نه این که مضمونش را از طریق خداوند فهمیده باشد.

۷-۴- آلوسی، از علمای بزرگ اهل سنت، در تفسیرش بعد از نقل این حدیث می‌نویسد. والقدرة على القراءة فرع الكتابة... ويشهد للكتابة أحاديث في " صحيح البخاري" . وغيره كما ورد في صلح الحديبية فأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم الكتاب وليس يحسن يكتب فكتب هذا ما قاضى عليه محمد بن عبد الله الحديث، قدرت بر خواندن، فرع بر کتاب است ... روایاتی در صحیح بخاری و ... نیز تأیید می‌کند که رسول خدا می‌توانستند بنویسند. چنانچه در قضیهٔ صلح حدیبیه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصاً عقدنامه را گرفته و نوشتند: هذا ما قاضى عليه محمد بن عبد الله (آلوسی، ١٤١٥، ٢١، ٥)

۸-۴- روایات دیگری نیز این مطلب را تأیید می‌کند؛ از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف: عن أبي هريرة قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله سلم): رأيت ليلة أسرى بي إلی السماء على العرش مكتوباً: لا إله إلا أنا وحدي لا شريك لي، ومحمد عبدی ورسولی أیدته بعلی . فذلک قوله: « هو الذی أیدک بنصره وبالمؤمنین » (حسکانی، ١٤١١، ١، ٢٩٢ / القرطبی، ١٣٦٤، ٣، ٢٤٠/ سیوطی، ١٤٤٠، ٣، ١٩٩ و ...)

ب: وأخرج ابن عدی وابن عساکر عن أنس رضی الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله سلم لما عرج بی رأیت علی ساق العرش مكتوباً لا إله إلا الله محمد رسول الله أیدته بعلی (سیوطی، ١٤٤٠، ٤، ١٥٣ / حسکانی، ١٤١١، ١، ٢٩٣)





ج: عن جابر بن عبد الله قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): مكتوب على باب الجنة قبل أن يخلق السماوات والأرض بألفي عام: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، أيدته بعلي (حسكاني، ۱، ۱۴۱۱، ۲۹۶-۲۹۵)

تمامی روایات ذکر شده در این بخش نشان می دهد که منظور از واژه اُمّی بی سواد و درس ناخوانده نبوده و پیامبر(ص) از توانایی خواندن و نوشتن برخوردار بوده اند. پس پیامبر اسلام (ص) اُمّی هستند به این معنا که ایشان از اهالی مکه و دنباله رو نهضت انبیای الهی است. آن حضرت بر فطرت پاک و خدای خویش باقی مانده و به سبب آن توانست عهده دار مقام رسالت و نبوت شود و همچنین پیش از معجزه جاوید خود (قرآن) صاحب کتاب آسمانی دیگری نبوده و محتویات کتب آسمانی دیگر را منبع و مرجع خود قرار نداده و همانند برخی از اهل کتاب، دست به نوشتن و تحریف آیات الهی نبرده است.

منابع:

- _ قرآن کریم
- _ آکادمی علوم شوروی، مبانی مسیحیت، ترجمه اسدالله مبشری، تهران: نشر حسینیه ارشاد، بی تا.
- _ آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر قرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵.
- _ ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، بیروت: دارالحیاء التراث العربی، بی تا.
- _ ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲.
- _ ابن فارس، احمد، الصحابی فی فقه و سنن العرب فی کلانها، قاهره: مکتبه السلفیه، ۱۹۱۰.
- _ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴.
- _ ابن واضح، جعفر بن وهب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، بی تا- قم، موسسه و نشر فرهنگ اهل البیت.
- _ الاندلسی، ابی حیان، البحر المحیط، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۰.
- _ الزبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: المکتبه الحیاء، بی تا.
- _ القرطبی، محمد بن احمد، الجامع الاحکام قرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
- _ بروجردی، سید محمد ابراهیم، تفسیر جامع، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۶.

- _ ترکاشوند، امیر حسین، "خداوند با برانگیختن محمد (ص) راه را بر بهانه جویان بست"، گلستان قرآن، شماره ۸۴.
- _ ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، **جواهر الحسان فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸.
- _ حرالعاملی، **وسائل الشیعه**، قم: موسسه آل البیت.
- _ حسکانی، عبدالله بن احمد، **شواهد التنزیل**، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱.
- _ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **معجم مفردات غریب قرآن**، بیروت: دارالعلم الدارالشامیة، ۱۴۱۲.
- _ زمخشری، محمود، **الکاشف عن حقائق غوامص التنزیل**، البیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷.
- _ سیوطی، جلال الدین، **الدر المنثور فی تفسیر الماثور**، قم: کتابخانه آیت ... مرعشی، ۱۴۴۰.
- _ صدوق، **معانی الاخبار**، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱.
- _ صفار، حسن بن فروغ، **بصائر الدرجات**، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.
- _ طباطبائی، سید محمد، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷.
- _ طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان**، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- _ غانم قدوری، الحمد، **رسم الخط مصحف**، ترجمه یعقوب جعفری، بی جا: انتشارات اسوه، ۱۳۷۶.
- _ فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، **مفاتیح الغیب**، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.
- _ قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر قمی**، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷.
- _ مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت: موسسه الوفاء، ۱۴۰۳.
- _ مطهری، مرتضی، **پیامبر اُمّی**، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶.
- _ نصیریان، یدالله، **علوم بلاغت و اعجاز قرآن**، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۸.

